

## ساخت اطلاع و بازنمایی آن در زبان فارسی

بهرام مدرسی (دانشگاه تربیت مدرس)

چکیده: مطالعات مربوط به ساخت اطلاع و نحوه توزیع اطلاع در جمله، به آثار زبان‌شناسان مکتب پراگ در دهه ۱۹۲۰ بازمی‌گردد. در دهه‌های اخیر این موضوع در کانون توجه زبان‌شناسان نقش‌گرایی چون پرینس، گیون، هالیدی، والدوی و لَمْبِرِکْت قرار گرفته است. پرسش این است که چرا سخنگویان زبان‌ها برای بیان مفهومی واحد در موقعیت‌های ارتباطی مختلف، ساختارهای دستوری متفاوتی را به کار می‌گیرند؟ لَمْبِرِکْت (1994) سعی دارد به توصیف رابطه میان ساخت جملات و بافت‌های زبانی و فرازبانی بپردازد که این جملات در آن به کار می‌روند. او معتقد است که ساخت جمله فرض‌های گوینده را از وضعیت دانش و آگاهی مخاطب نسبت به موقعیت ارتباطی مفروض منعکس می‌کند. رابطه میان فرض‌های گوینده و ساخت صوری جملات از طریق قواعد دستوری در بخشی به نام ساخت اطلاع کنترل می‌شود. این بخش از مقوله‌های مستقلی نظیر پیش‌انگاره، تصریح، تشخیص‌پذیری، فعال‌سازی و روابط کاربردشناختی مبتدا/کانون تشکیل شده‌است که در تعامل با یکدیگرند.

وی بر این عقیده است که هرکدام از این مقوله‌ها مستقیماً با ویژگی‌های ساختاری جملات ارتباط دارد. در این مقاله هدف آن است که ضمن معرفی هریک از این مقوله‌ها، به توصیف چگونگی بازنمایی نحوی، آوایی و ساخت‌وازی آنها در زبان فارسی پرداخته شود.

کلیدواژه‌ها: زبان فارسی، ساخت اطلاع، مبتدا، کانون.

## ۱. مقدمه

در رویکرد صورت‌گرای چامسکیایی، دستور زبان سطحی خودمختار فرض می‌شود و معنی‌شناسی، نقش تعبیر معنایی ساخت‌های حاصل از بخش نحو را بر عهده دارد. این رویکرد به تولید صورت‌های مختلف زبانی یک گزاره مفروض توجه دارد. با وجود این، به این موضوع توجه نشده است که چگونه این ساخت‌های از لحاظ معنایی مرتبط، نقش ارتباطی متفاوتی را ایفا می‌کنند؟ در مقابل، رویکرد نقش‌گرا به دنبال یافتن پاسخی برای این پرسش است که چگونه دستور زبان، ابزارهای آوایی، نحوی و ساختوازی مختلف را برای بیان محتوای گزاره‌ای واحد به کار می‌گیرد.

لَمْبِرِکْت (Lambrecht 1994) بر این باور است که ساخت صوری جمله‌های زبان با موقعیت ارتباطی و کلامی‌ای که در آن ظاهر می‌شوند مرتبط است و این ارتباط به وسیله اصول و قواعد دستوری موجود در بخش ساخت اطلاع - که بخشی از دستور زبان و به ویژه بخشی از دستور جمله است - صورت می‌گیرد. برای درک مفهوم اطلاع، ابتدا لازم است تا تمایزی میان معنای پاره‌گفتار و اطلاعی که از طریق آن منتقل می‌شود قائل شویم.

معنای جمله ثابت و تابعی از عبارات‌های زبانی موجود در آن است؛ حال آنکه ارزش اطلاعی یک پاره‌گفتار به وضعیت ذهنی مشارکین کلام وابسته است. به بیانی روشن‌تر، اطلاع‌رسانی هنگامی صورت می‌گیرد که گوینده بتواند در هر لحظه از کلام فرض‌های صحیحی از وضعیت ذهنی مخاطب خود داشته باشد. گوینده کلام بر اساس این فرض‌ها و بر اساس دانش مشترکی که میان او و مخاطبش برقرار است، سازه‌های پاره‌گفتار خود را چینش می‌کند. بر این اساس، بخشی از پاره‌گفتار به اطلاع نو اختصاص دارد که از قبل در ذهن مخاطب ذخیره نشده است و بخش دیگر آن که اطلاع کهنه را دربر می‌گیرد، به دانش مشترک میان گوینده و مخاطب وابسته است. لَمْبِرِکْت (Ibid) بر این باور است که اطلاع صرفاً از طریق گزاره‌ها منتقل می‌شود. به عنوان مثال، هنگامی که به پرسش «دیشب کجا رفتی؟» پاسخ «به سینما رفتم» داده شود، سازه «به» سینما اطلاع نو و سایر بخش‌های جمله



نظیر نهاد و فعل، اطلاع کهنه فرض می‌شوند؛ زیرا مصادیق و مدلول‌های<sup>۲</sup> این عناصر، به‌عنوان اطلاع کهنه، از پیش در ذهن مخاطب فعال شده‌است. در این جمله سازه «به» سینما یک سازه نقش‌مند است که پیش‌انگاره<sup>۳</sup> «به محل X رفتن» را به تصریح مبدل می‌سازد.

## ۲. پیشینه تحقیق

مطالعات مربوط به ساخت اطلاع و نحوه توزیع آن به زبان‌شناسی مکتب پراگ بازمی‌گردد. اولین بار مَتِسیوس (Mailiesius) در مبحث نمای نقشی جمله<sup>۴</sup> به این موضوع پرداخت. در دهه‌های اخیر این موضوع مجدداً مورد توجه زبان‌شناسان قرار گرفته‌است. در این بخش، به‌اجمال، به برخی از مهم‌ترین دیدگاه‌های مطرح در این حوزه اشاره می‌شود:

### ۲-۱ مَتِسیوس (Mailiesius)

مَتِسیوس بر اساس مدل نمای نقشی جمله، هر جمله را متشکل از دو نوع اطلاع دانسته‌است؛ یکی اطلاع مرتبط<sup>۴</sup> و دیگری اطلاع خبررسان<sup>۵</sup>. اطلاع مرتبط جمله را به بافت زبانی یا غیرزبانی مورد نظر مرتبط می‌سازد و اطلاع خبررسان به اطلاع نو اشاره دارد. مَتِسیوس اطلاع مرتبط را مبتدا<sup>۶</sup> و اطلاع خبررسان را خبر<sup>۷</sup> می‌نامد. مبتدا بخشی از جمله است که کمترین پویایی ارتباطی<sup>۸</sup> را میان‌گوینده و مخاطب برقرار می‌کند و مفهوم تازه‌ای را به کلام منتقل نمی‌کند. در مقابل، خبر بیشترین پویایی ارتباطی را میان‌گوینده و مخاطب برقرار می‌سازد و حامل اطلاع جدید است (Crystal 1993: 351; Hajičová 1994: 248; Firbas 1964: 272). برطبق این دیدگاه، به‌طور معمول مبتدای جمله در آغاز و قبل از خبر روی می‌دهد (Sampson 1980: 104) و آرایش بی‌نشان جمله، مبتدا - خبری است. بخش مبتدا (اطلاع کهنه) تکیه نواختی<sup>۹</sup> نمی‌گیرد و این تکیه به حوزه خبر (اطلاع نو) تعلق دارد. اگرچه نمای نقشی جمله در بافت زبانی شکل

۲. کَمْبِرِکْت (Lambrecht) در مورد صفات و روابط موجود در یک گزاره، از لفظِ مدلول (designatum/ denotatum) استفاده کرده‌است.

3. functional sentence perspective

4. relevant information

5. informative information

7. rheme

6. theme

8. communicative dynamism

9. tonic stress

می‌گیرد، بازنمایی آن در سطح جمله است. بر این اساس، اجزاء مختلف جمله هریک پویایی ارتباطی متفاوتی دارند که به هدف ارتباطی آنها در سطح جمله وابسته است. به مثال (۱) توجه کنید:

۱. بچه‌ها خانه را تمیز کرده‌اند (شهیدی ۱۳۷۹: ۴۵).

چنانچه جمله (۱) را پاسخی برای پرسش «بچه‌ها چه کار کرده‌اند؟» در نظر بگیریم «بچه‌ها» اطلاع کهنه و ادامه جمله، خبر را تشکیل می‌دهد و اگر این جمله پاسخی برای پرسش «کی خانه را تمیز کرده؟» باشد، در آن صورت بچه‌ها اطلاع نو و ادامه جمله، اطلاع کهنه را دربرمی‌گیرد.

۲-۲. هالیدی (Halliday)

مایکل هالیدی در مدل نقش‌گرایی خود با عنوان دستور نظام‌مند<sup>۱۰</sup> ضمن بهره‌گیری از تعابیر مَتسیوس درباره ساخت اطلاعی جمله، تعدیلی را صورت داده‌است. او میان دو مفهوم «ابتدا/خبر» از یک سو و اطلاع کهنه/نو<sup>۱۱</sup> از سوی دیگر، تمایز قائل شده‌است. مفاهیم ابتدا/خبر از منظر هالیدی گوینده‌محور<sup>۱۲</sup> است؛ بدین معنی که گوینده تصمیم می‌گیرد چه سازه‌ای را در ابتدای جمله و کدام سازه را در انتهای آن بیان کند. بنابراین، آرایش مبتدا-خبری به چگونگی خطی کردن پیام مرتبط است. در مقابل، اطلاع کهنه/نو، اطلاعی شنونده‌محور<sup>۱۳</sup> است (Halliday 1994: 299). در مجموع، هالیدی جمله را یک واحد پیامی و ارتباطی فرض می‌کند که متشکل از دو وجه متمایز است: وجه مبتدا-خبری و وجه اطلاعی. او بر این اساس یک بار جمله را از منظر گوینده تحلیل می‌کند و تعیین می‌کند که چه سازه‌ای در آغاز جمله و چه سازه‌ای در انتهای آن قرار می‌گیرد و بار دیگر از منظر شنونده به مطالعه جمله می‌پردازد و تعیین می‌کند که مبتدا و خبر چه نوع اطلاعی را به شنونده منتقل می‌کنند و اصولاً ساخت اطلاعی جمله بر چه اساسی شکل می‌گیرد (Halliday 2004: 88). این تمایز از این جهت حائز اهمیت است که همواره میان این دو مفهوم هم‌پوشی وجود ندارد. به بیان دیگر، همیشه مبتداها حاوی اطلاع کهنه نیستند و خبر نیز همواره با اطلاع نو مطابقت ندارد. انطباق این دو مفهوم زمانی صورت می‌گیرد

10. systemic grammar

11. given/ new

12. speaker-oriented

13. hearer-oriented



که جمله در حالت بی نشان قرار گیرد (Ibid: 93). به عنوان نمونه در مثال (۱) چنانچه این جمله پاسخی برای پرسش «بچه‌ها چه کار کرده‌اند؟» باشد، مبتدا و اطلاع کهنه بر هم منطبق‌اند و خبر و اطلاع نو نیز هم‌پوشی دارند. اما اگر این جمله پاسخی برای پرسش «کی خانه را تمیز کرده؟» باشد در این صورت بچه‌ها حاوی اطلاع نو است، ضمن اینکه مبتدای جمله فرض می‌شود و ادامه جمله اطلاع کهنه است و خبر جمله فرض می‌گردد. به بیان دیگر، در این حالت هم‌پوشی میان مفاهیم مبتدا/کهنه و خبر/نو وجود ندارد. در دیدگاه هالیدی نیز اطلاع نو با برجستگی نواختی<sup>۱۴</sup> همراه است و عنصری که حامل این برجستگی است کانون اطلاعی جمله را دربر می‌گیرد (Ibid).

### ۲-۳ گیون (Givón)

از دیدگاه گیون، کلام نوعی نظام اطلاعی است که از چندین گزاره تشکیل شده است. این گزاره‌ها از لحاظ اطلاعی با یکدیگر مرتبط‌اند و مجموعه‌ای منسجم و پیوسته را به وجود می‌آورند و این ارتباط بر اساس فاصله نسبی گزاره‌های موجود در کلام تعریف می‌شود. هرچه گزاره‌ها به یکدیگر نزدیک‌تر باشند از لحاظ اطلاعی نیز به هم نزدیک‌ترند و هر گزاره قبلی برای گزاره بعدی پس‌زمینه‌ای را فراهم می‌سازد که موجب می‌شود نوعی یکپارچگی اطلاعی میان آنها به وجود آید (Givón 1984: 240).

وی معتقد است که هر جمله از لحاظ اطلاعی به بخش‌های مختلفی از اطلاعات تقسیم می‌شود که درجه متفاوتی از کهنه و نو بودن را دربر می‌گیرد. معیار او برای درجه‌بندی اطلاعات به درجه قابل پیش‌بینی بودن یا نبودن آن توسط مخاطب وابسته است. اطلاع قابل پیش‌بینی، اطلاعی تشخیص‌پذیر<sup>۱۵</sup> برای مخاطب است که از لحاظ زبانی به صورت گروه اسمی معرفه در متن ظاهر می‌شود. این نوع اطلاع معمولاً بخشی از دانش پیش‌انگاره‌ای مخاطب است. در مقابل، اطلاع غیرقابل پیش‌بینی برای مخاطب تشخیص‌ناپذیر است و اگر به وسیله گروه‌های اسمی بیان شود معمولاً به صورت گروه اسمی نکره ظاهر می‌شود. این نوع اطلاع در حوزه پیش‌انگاره‌ای مخاطب قرار ندارد (Ibid: 700-701).

وی نیز مانند هالیدی (Halliday) بر این اعتقاد است که کهنه یا نو بودن اطلاع تصویری

14. tonic prominence

15. identifiable

است که گوینده از دانش مخاطب خود دارد و بر اساس آن جمله خود را بیان می‌کند. بنابراین، اطلاعی که بنا به فرض گوینده دسترس‌پذیر و قابل پیش‌بینی و تشخیص‌پذیر برای مخاطب باشد، به صورت اطلاع کهنه، و در غیر این صورت به صورت اطلاع نو بازنمایی می‌شود. گیون (Givón) اطلاع کهنه و نو را به ترتیب معادل پس‌زمینه<sup>۱۶</sup> و پیش‌زمینه<sup>۱۷</sup> در نظر می‌گیرد (Ibid: 251). وی علاوه بر قابلیت پیش‌بینی اطلاعات عامل دیگری را نیز تحت عنوان انتظار<sup>۱۸</sup> مخاطب در نظر می‌گیرد که در کهنه و نو بودن اطلاع مؤثر است؛ بدین معنی که اطلاع ممکن است برای مخاطب تشخیص‌پذیر باشد و در جمله به صورت گروه اسمی معرفه ظاهر شود، اما برخلاف انتظار مخاطب مطرح شود. این‌گونه موارد را در ساخت‌های تقابلی می‌توان مشاهده کرد (Ibid: 700). به مثال (۲) توجه کنید (شهیدی، ۱۳۷۹: مثال ۵۰):

۲. الف - نادر از پروین خیلی بدش می‌آد.

ب - نه، این پروینه که از نادر خیلی بدش می‌آد.

در مثال (۲-ب) پروین تشخیص‌پذیر و معرفه است، ولی به صورت اطلاعی غیرقابل پیش‌بینی و تقابلی و خلاف انتظار مخاطب ارائه شده است. گیون آن را اطلاع کانونی<sup>۱۹</sup> در نظر می‌گیرد. در این حالت گوینده اطلاع خود را مخالف با انتظار مخاطب ارزیابی می‌کند و با توجه به بافت موجود، ساختی را انتخاب می‌کند که حالت تقابل را نشان دهد. اطلاع تقابلی به نظر گیون اطلاع کانونی است و زیرمجموعه‌ای از گستره تصریح<sup>۲۰</sup> محسوب می‌شود. در این حالت، کانون تقابلی رابطه‌ای یک‌سویه با این گستره دارد که به صورت رابطه (۱) مطرح شده است:

(۱) گستره تصریح  $\supset$  کانون تقابلی<sup>۲۱</sup>

این رابطه نشان می‌دهد که اگر سازه‌ای از جمله از لحاظ اطلاعی در کانون تقابلی واقع شود، الزاماً در گستره تصریح قرار خواهد گرفت، اما عکس این حالت الزاماً صادق نیست؛ یعنی گستره تصریح ممکن است اطلاع تقابلی را دربر نگیرد (Givón 2001, Vol. 2: 221-223)

16. background

17. foreground

18. expectation

۱۹. کانون (focus) فلمرو اطلاع نو را دربر می‌گیرد.

20. assertion scope

21. contrastive focus



وی اصل یک بخش اطلاع نو در هر جمله<sup>۲۲</sup> را معیار اساسی در تقطیع ساخت اطلاع در نظر می‌گیرد. بر اساس این اصل، از بین سازه‌های تشکیل‌دهنده هر جمله که هر کدام یک بخش اطلاعاتی محسوب می‌شود، فقط یک سازه یا یک بخش، اطلاع نو محسوب می‌شود و سایر بخش‌ها در حکم اطلاع کهنه هستند (Ibid: 230).

۲-۴ پرنس (PRINCE)

در الگوی ساخت اطلاعاتی پرنس (1992)، تقطیع اطلاعاتی جمله به عناصر کهنه و نو، بر اساس دو معیار مخاطب و کلام صورت گرفته است. به عنوان مثال عناصر جمله از دیدگاه مخاطب ممکن است نو باشد اما از لحاظ کلامی قبلاً در متن آمده باشد و اطلاع کهنه فرض شود. بر این اساس، ساخت اطلاعاتی جمله حالت‌های مختلفی را به خود می‌گیرد (BIRNER 1994: 242).

۱. شنونده کهنه - کلام کهنه: اطلاعاتی است که قبلاً در متن یا در بافت موقعیتی کلام موجود یا فراخوانده شده است و مخاطب نیز از آن آگاهی دارد.
  ۲. شنونده کهنه - کلام نو: اطلاعاتی است که گوینده فرض می‌کند مخاطب او از آن آگاه است و جزو پیش‌انگاره‌های او است اما در متن فعال نشده است و موجود نیست.
  ۳. شنونده نو - کلام نو: اطلاعاتی است که در متن نیامده است و در بافت موقعیتی نیز موجود نیست، ضمن اینکه مخاطب نیز بر آن آگاه نیست و ذهنیتی از آن ندارد.
  ۴. شنونده نو - کلام کهنه: اطلاعاتی است که در جریان کلام قبلاً در متن معرفی شده است و اطلاعاتی فراخوانده است اما گوینده فرض می‌کند که مخاطب از آن آگاه نیست و یا در حوزه هوشیاری او قرار ندارد. به عقیده پرنس (PRINCE) این نوع اطلاع اصولاً رخ نمی‌دهد؛ زیرا به طور معمول هیچ عنصر زبانی‌ای وجود ندارد که در متن آمده باشد و مخاطب از آن آگاهی نداشته باشد. این نوع اطلاع معمولاً در حالت‌هایی نظیر خستگی، حواس‌پرتی و سایر خطاهای کنشی روی می‌دهد.
- در مورد حالت‌های فوق به مثالی از بیرنر (BIRNER 1997: 135) توجه کنید:

3. Last night I was looking at the moon with a friend. It was beautiful. [2]

در این مثال "the moon" اطلاعاتی شنونده - کهنه است، اما از لحاظ کلامی به تازگی به

22. one chunk of NEW information per clause

متن معرفی شده است. عبارت زبانی "a friend" چه از لحاظ شنونده و چه از لحاظ کلامی نو است؛ زیرا در کلام پیشین فعال نشده و مخاطب نیز قادر به شناسایی آن نیست. ضمیر "it" نیز اطلاعی شنونده - کهنه و کلام - کهنه است.

#### ۲-۵ والدووی (Vallduvi)

والدووی ساخت اطلاع را از دیدگاهی کاربردشناختی بررسی می‌کند و معتقد است که ساخت اطلاع بخش مجزایی از دستور زبان است که به طور مستقل عمل می‌کند و در تعامل با حوزه‌های نحوی، آوایی و معنایی دستور زبان قرار دارد. از دیدگاه وی درک کامل معنای جمله، علاوه بر درک معنای تحلیلی آن، به درک معنای اطلاعی نیازمند است (Vallduvi 1990: 32). او (1992) ساخت اطلاع را به دو بخش «زمینه»<sup>۲۳</sup> و «کانون»<sup>۲۴</sup> تقسیم می‌کند. زمینه اطلاع کهنه جمله را دربر می‌گیرد درحالی که کانون بخشی است که اطلاع نو یا غیرمنتظره را بیان می‌کند و به دانش قبلی مخاطب می‌افزاید. کانون بخش ضروری جمله است اما زمینه از طریق بافت نیز قابل استنباط است. والدووی (Ibid) زمینه را به دو بخش رابط<sup>۲۵</sup> و انتها<sup>۲۶</sup> تقسیم می‌کند. رابط بخشی است که نشان می‌دهد کانون در چه بخشی از درون داد اطلاعی واقع می‌شود؛ به عبارت دیگر، جایگاهی را برای حضور عنصر کانونی در زمینه اطلاعی جمله فراهم می‌کند و به نوعی پاسخ‌ها را به پرسش‌ها مرتبط می‌سازد. انتها نشان می‌دهد کانون چگونه در ساخت اطلاعی قرار می‌گیرد و به نوعی ارتباط رابط جمله را با جمله جدید نشان می‌دهد. به مثال زیر توجه کنید (Vallduvi and Enqdaht 1996: 468):

4. What about John? What does he do? [14.a]

[G [ [John] ] drinks] [F COKE] [14.b]

در مثال (۴) رابط "John" پرسش و پاسخ را به یکدیگر مرتبط می‌کند و اطلاع نو (کانون) در ذهن مخاطب در کنار رابط "John" قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، مخاطب می‌داند عملی که "John" انجام می‌دهد (کانون جمله) باید در ساخت اطلاعی ذهن خود در کنار رابط "John" قرار گیرد. انتها نشان می‌دهد که کانون چگونه در ساخت اطلاعی

23. ground

24. focus

25. link

26. tail



واقع می‌شود و به عبارتی ارتباط رابط را با جمله جدید نشان می‌دهد. در مثال (۴) فعل نوشیدن در نقش انتهاست و نشان می‌دهد که اطلاع نو (coke) چه رابطه‌ای با رابط "John" و بافت پیشین دارد. نکته اینجاست که در میان این سه بخش اطلاعی، فقط بخش کانون است که حضورش در جمله اجباری است و اگر زمینه در جمله وجود نداشته باشد می‌توان آن را از متن استنباط کرد. عناصری که در زمینه جمله قرار می‌گیرند فاقد تکیه جمله و قابل بازیابی از متن هستند.

والدووی و اینگدال (Ibid: 470) یک مدل دستورالعمل-بنیاد<sup>۲۷</sup> را برای بازنمایی ساخت اطلاعی جمله پیشنهاد می‌کنند و ساختمان جملات را در چهار آرایش مختلف در نظر می‌گیرند:

الف) آرایش رابط - کانون

ب) آرایش رابط - کانون - انتها

ج) آرایش کانون به‌تنهایی

د) آرایش کانون - انتها

آنان معتقدند که دستورالعمل‌های فوق تمام ساخت‌های اطلاعی مطرح در نظریه‌های پیشین را تحت عنوان میتدا - خبر یا زمینه - کانون پوشش می‌دهند. تظاهر ساختاری این دستورالعمل‌ها از زبانی به زبان دیگر متفاوت است. در بعضی زبان‌ها مانند انگلیسی، اساساً از آهنگ برای تعیین وضعیت اطلاعی جملات استفاده می‌شود و در بعضی دیگر مانند زبان کاتالان (Catalan) که جایگاه تکیه جمله ثابت است، ساخت اطلاعی از طریق ساخت‌های نحوی مختلف بازنمایی می‌شود.

### ۳. چارچوب نظری

اکنون که با مهم‌ترین نظریات مطرح در مورد ساخت اطلاع جمله آشنا شدیم قصد داریم به معرفی نظریه ساخت اطلاع لَمْبْرِکِت (LAMBRECHT 1994) بپردازیم که مبنای نظری مقاله حاضر است. وی تعریف زیر را از ساخت اطلاع جمله به دست می‌دهد:

ساخت اطلاع بخشی از دستور جمله است که در آن گزاره‌های معنایی، به صورت

27. instruction-based

بازنمایی‌های مفهومی وقایع جاری با ساخت‌های دستوری واژگانی منطبق می‌شوند و مشارکین کلام، بر اساس حالات ذهنی خود، چنین ساخت‌هایی را به‌عنوان واحدهای اطلاعاتی در بافت کلامی مفروض تفسیر می‌کنند و به کار می‌گیرند. (Ibid: 5)

بر اساس این تعریف، هنگامی که در مورد ساخت جمله صحبت می‌شود وضعیت ذهنی مشارکین کلام اهمیت پیدا می‌کند. وضعیت هوشیاری، خودآگاهی، دانش و بازنمایی‌های ذهنی‌گوینده و مخاطب، در تعیین ساخت اطلاع نقش دارند و انطباقی میان این بازنمایی‌های ذهنی و ساخت‌های دستوری واژگانی جمله برقرار است؛ بدین معنی که ساخت اطلاع جمله هنگامی بازنمایی می‌شود که برای هر یک از حالات ذهنی مشارکین کلام یک هم‌بسته دستوری نیز وجود داشته‌باشد و بتواند در صورت جمله تظاهر پیدا کند. لمبرگت ساخت اطلاع را حوزه‌ای مستقل و بخشی از کاربردشناسی کلامی<sup>۲۸</sup> در نظر می‌گیرد. در این حیطة، زبان‌شناس تأثیر عوامل موجود در بافت زبانی و فرازبانی را بر صورت جمله بررسی می‌کند و رابطه میان صورت جمله با نقش آن در کلام از طریق قراردادهای دستور تعیین می‌شود و به این پرسش پاسخ داده می‌شود که چرا معنایی واحد در قالب صورت‌های دستوری متفاوتی از جملات بیان می‌شود (Ibid).

حوزه ساخت اطلاع در چارچوب نظری وی حوزه‌ای مستقل از دستور زبان است که در تعامل با سایر سطوح مستقل، از جمله نحو، معنی‌شناسی و کاربردشناسی قرار دارد. مقوله‌های اصلی ساخت اطلاع مشتمل بر سه مجموعه از مفاهیم است که همواره در دو عالم درون‌متنی<sup>۲۹</sup> و بیرون‌متنی<sup>۳۰</sup> در جریان هستند و در عین استقلال، با یکدیگر مرتبط‌اند. این سه مقوله عبارت‌اند از اطلاع گزاره‌ای<sup>۳۱</sup>، وضعیت مصداق‌های کلامی<sup>۳۲</sup> در ذهن مشارکین کلام و روابط کاربردشناختی مبتدا<sup>۳۳</sup> و کانون.

### ۳-۱ اطلاع گزاره‌ای

اطلاع گزاره‌ای، اطلاع موجود در یک گزاره معنایی است که توسط گوینده به

28. discourse pragmatics

29. text-internal world

30. text-external world

31. propositional information

32. discourse referents

33. topic



مخاطب منتقل می‌شود و از دو بخش تصریح<sup>۳۴</sup> و پیش‌انگاره<sup>۳۵</sup> تشکیل شده است. تصریح، گزاره‌ای است که از طریق جمله بیان می‌شود و انتظار می‌رود مخاطب به عنوان نتیجه بیان جمله از آن باخبر شود یا آن را مسلم فرض کند. در مقابل، پیش‌انگاره، گزاره یا مجموعه‌ای از گزاره‌هاست که به صورت‌های واژی- نحوی مختلف در جمله فراخوانده می‌شود و گوینده فرض می‌کند مخاطب از پیش بر آن آگاه است یا به هنگام بیان پاره گفتار آن را مسلم فرض کرده است. تصریح، رابطه‌ای کاربردشناختی است که میان گزاره‌های پیش‌انگاشته و غیرپیش‌انگاشته برقرار می‌گردد تا پاره گفتار مورد نظر اطلاع‌رسان شود. به عنوان مثال، پرسش «دیروز کجا رفتی؟» گزاره پیش‌انگاشته «مخاطب جایی رفته است» را فعال کرده و از سوی مخاطب مسلم فرض می‌شود. در پاسخ به این پرسش، گروه حرف اضافه‌ای «به» سینما پیش‌انگاره مفروض را به تصریح مبدل می‌سازد و پاره گفتار مورد نظر را اطلاع‌رسان می‌گرداند. پاره گفتارها ممکن است فاقد پیش‌انگاره و تماماً دربرگیرنده تصریح باشند، اما پاره گفتارهایی که یک پیش‌انگاره کاربردشناختی را فعال می‌کنند لزوماً دارای تصریح هستند. به عنوان مثال جمله (۵) دارای ساختی است که فاقد پیش‌انگاره است:

۵. این طوری هم نیست که بچه رو هیچی نگی.

در این جمله، کل گزاره تصریح را دربر می‌گیرد و فاقد پیش‌انگاره کاربردشناختی است. همچنین، یک پاره گفتار ممکن است در کلام پیش‌انگاره‌ای را فعال کند. چنانچه این پیش‌انگاره از طریق گزاره بعدی به «تصریح» تبدیل شود به چنین گزاره‌ای گزاره باز<sup>۳۶</sup> گفته می‌شود. در مثال «از بازار چی خریدی؟» پیش‌انگاره «از بازار X را خریدم» فعال شده است و پاسخ «کتاب خریدم» این پیش‌انگاره را به تصریح تبدیل می‌کند و اطلاع نو به دست می‌آید. گاهی پیش‌انگاره‌های فعال شده از طریق یک گزاره، در همان پاره گفتار، به تصریح تبدیل می‌شود. به عنوان مثال در پاره گفتار «محسن به من گفت که چرا دیر آمدی؟» پیش‌انگاره «محسن X را به من گفت» فعال شده است و گزاره «که چرا دیر آمدی؟» این پیش‌انگاره را به تصریح مبدل کرده است و اطلاع نو را دربر می‌گیرد. به این گزاره‌ها اشباع شده<sup>۳۷</sup> می‌گویند. در نوع

34. assertion

35. presupposition

36. open proposition

37. saturated

اشباع شده، مدلول<sup>۳۸</sup> مربوط به کل یک گزاره، پیش‌انگاشته است و در مجموع نقش یک موضوع را در کل گزاره تصریح شده بر عهده دارد.

### ۳-۲ وضعیت ذهنی مصداق‌های کلام

مقوله اصلی دیگر ساخت اطلاع در این نظریه، وضعیت مصداق‌های کلامی در ذهن مشارکین کلام است. لَمْبِرِکْت (LAMBRECHT 1994) از لفظ مصداق برای بیان موجودیت یا گزاره‌ای که در کلام و در یک موقعیت کاربردشناسی بخصوص شرکت دارد استفاده می‌کند و در مورد صفات و روابط موجود در یک گزاره معنایی، لفظ مدلول را به کار می‌گیرد. به این ترتیب، موجودیت‌هایی نظیر کتاب، درخت، علی، میوه، مصداق‌های کلام، و روابطی مانند بزرگ، زیبا، در، از و غیره مدلول‌های کلامی فرض می‌شوند. درباره بازنمایی مصداق‌های کلامی دو مقوله اساسی ساخت اطلاع تحت عنوان تشخیص‌پذیری<sup>۳۹</sup> و فعال‌سازی<sup>۴۰</sup> مطرح می‌شوند.

#### ۳-۲-۱ تشخیص‌پذیری

این اصطلاح برای تمایز عناصر موجود در مخزن کلام، از عناصری که هنوز در این مخزن به وجود نیامده‌اند، به کار گرفته می‌شود (CHIATTE 1987). مصداق‌های تشخیص‌ناپذیر به عناصری اشاره دارند که هنوز در ذهن مخاطب شکل نگرفته‌اند و به صورت اشاری<sup>۴۱</sup> نیز قابل ارجاع نیستند. گوینده، با استفاده از عبارات زبانی، بازنمایی ذهنی تازه‌ای خلق می‌کند تا در کلام مابعد به صورت ارجاعی قابل استفاده باشد. در این صورت مصداق یا مدلول مورد نظر را تشخیص‌پذیر گویند. تمایز شناختی مصداق‌های تشخیص‌پذیر از تشخیص‌ناپذیر، در بسیاری از زبان‌ها، از طریق گروه‌های اسمی معرفه و نکره نمود پیدا می‌کند.

معرفگی یک مقوله دستوری است که با عبارات‌های اسمی همراه می‌شود و گوینده با به‌کارگیری آن فرض می‌کند که مخاطب او قادر به تشخیص مصداق مورد نظر است. تشخیص‌پذیری، هم‌بسته شناختی<sup>۴۲</sup> معرفگی است که در زبان‌ها از طریق ابزارهای دستوری، از جمله حروف تعریف، صفات ملکی و اشاره، آرایش واژه‌ها، اعداد و ادات

38. designatum/ denotatum

39. identifiability

40. activation

41. deictic

42. cognitive correlate



حالت بخش<sup>۴۳</sup> بازنمایی می شود. البته این هم‌بستگی مطلق نیست و همواره مطابقت یک‌به‌یک میان تشخیص‌پذیری و مقوله معرفگی برقرار نیست (Lambrecht 1994: 81). به بیان دیگر، تشخیص‌پذیری یک مقوله مدرج است، درحالی‌که معرفگی یک مقوله درجه‌ناپذیر است و همین امر موجب عدم تطابق صددرصد میان این دو نوع مقوله می‌گردد.

پرینس (Prince 1981: 236) عناصر تشخیص‌ناپذیر را به دو گروه پیوندی<sup>۴۴</sup> و ناپیوندی<sup>۴۵</sup> طبقه‌بندی می‌کند و هر دو گروه، عناصر کاملاً نوکلامی هستند که به عالم مقال معرفی می‌شوند؛ با این تفاوت که عناصر پیوندی به یک گروه اسمی یا سازه دیگری که مشخصاً درون آن قرار گرفته است پیوند می‌خورند. به‌عنوان مثال به نمونه‌های (۶) و (۷) توجه کنید:

۶. دیروز سوار اتوبوسی شدم.

۷. دیروز سوار اتوبوسی شدم که به سمت تهران در حرکت بود.

در نمونه (۶) گروه اسمی اتوبوس یک مصداق تشخیص‌ناپذیر ناپیوندی است و ملاحظه می‌شود که به صورت گروه اسمی نکره ظاهر شده است و به سازه دیگری پیوند نخورده است؛ درحالی‌که در نمونه (۷) همین گروه اسمی به بند موصولی «که به سمت تهران در حرکت بود» پیوند نخورده است و مصداق آن تشخیص‌ناپذیر پیوندی فرض می‌شود.

#### ۲-۳ وضعیت فعال بودن<sup>۴۶</sup>

اگر چنین فرضی شود که ذهن مقادیر قابل توجهی را از دانش و اطلاعات دربر می‌گیرد و به هنگام صحبت فقط مقدار ناچیزی از آن فعال می‌شود، در این صورت برای فعال کردن مصداق‌های کلامی، به تبع چیف (Clint)، سه وضعیت متفاوت را می‌توان تصور کرد: فعال<sup>۴۷</sup>، نیمه‌فعال<sup>۴۸</sup>، غیرفعال<sup>۴۹</sup>. مصداق فعال اخیراً در کلام به کار رفته است و در کانون هوشیاری و توجه مشارکین کلام قرار دارد. مصداق‌های فعال

43. case-marking particles

44. anchored

45. unanchored

46. activation state

47. active

48. semi-active

49. inactive

هم‌پسته‌های صوری آوایی، ساختواژی و نحوی نیز دارند. به‌عنوان مثال برای باز‌نمایی این مصداق‌ها معمولاً از صورت‌های صفر و ضمیری یا عبارات ارجاعی بدون تکیه استفاده می‌شود. مصداق نیمه‌فعال (دسترس‌پذیر<sup>۵۰</sup>) در هوشیاری جانبی فرد قرار دارد و فرد مورد نظر یک شناخت زمینه‌ای نسبت به آن دارد، اما در آن لحظهً بخصوص از کلام مستقیماً در کانون توجه او قرار ندارد (Ibid: 22). وی از دو اصطلاح دسترس‌پذیر متنی<sup>۵۱</sup> و دسترس‌پذیر استنباطی<sup>۵۲</sup> به ترتیب برای مصداق‌هایی که در کلام پیشین فعال بوده‌اند و اکنون در حوزه هوشیاری جانبی قرار دارند و مصادیقی که عضوی از مجموعه انتظارات موجود در یک طرح یا قالب شناختی هستند بهره می‌گیرد (Ibid: 29).

لَمْبِرِکْت (Lambrecht 1994) نوع سومی را نیز به این مصادیق می‌افزاید؛ حالتی که وضعیت نیمه‌فعال مصداق با جهان برون‌متنی در ارتباط است. به‌عنوان مثال موقعیت کلامی‌ای را در نظر بگیرید که با دوستی در دفتر مؤسسه‌ای نشسته‌اید و او ضمن اشاره به عکس‌های روی دیوار نمونه (۸) را مطرح می‌کند:

۸. اینها چقدر زیبا هستند.

لَمْبِرِکْت از اصطلاح دسترس‌پذیر موقعیتی<sup>۵۳</sup> برای بیان این مصادیق استفاده می‌کند (Ibid: 100).

مصداق‌های غیرفعال هم به مصداق‌هایی اشاره دارد که در حافظه طولانی مدت مشارکین کلام قرار دارد، ولی در کانون توجه آنها قرار ندارد و ممکن است تا مدت‌زمان نامعلوم به صورت غیرفعال باقی بماند. این مصادیق معمولاً به صورت گروه‌های اسمی واژگانی تکیه‌دار تظاهر می‌یابند.

اکنون به ذکر نمونه‌ای می‌پردازیم و وضعیت تشخیص‌پذیری و فعال بودن مصداق‌ها

را بررسی می‌کنیم:

۹. الف: امروز رفته‌بودم به مدرسه علی.

ب: خب چه خبر؟

الف: برای انجمن بود.

50. accessible

51. textually accessible

52. inferentially accessible

53. situationally accessible



اگر فرض کنیم که گوینده (الف) پاره گفتار اول را برای آغاز مکالمه به کار گیرد، در این صورت مصداق «مدرسه علی» در کانون توجه مشارکین کلام قرار نداشته است و گوینده با طرح آن این مصداق را فعال کرده است. تکیه دار بودن این مصداق نیز هم‌بسته آوایی فعال شدن آن است. این مصداق همچنین از نوع تشخیص‌پذیر است، زیرا مخاطب قادر به شناسایی آن است و به صورت گروه اسمی معرفه تظاهر یافته است. اکنون این مصداق فعال شده است و در پاره گفتار بعدی که گوینده (ب) به کار می‌برد به صورت صفر ظاهر شده است. به عبارت دیگر، گوینده (ب) قصد دارد بگوید که در «مدرسه علی چه خبر بود؟» و چون مصداق مدرسه علی فعال شده است دیگر نیازی به به‌کارگیری مجدد آن مصداق نیست و به صورت صفر تظاهر می‌یابد. در ادامه گفتار، گوینده (الف) تصریح می‌کند که رفتن او به مدرسه علی برای انجمن بوده است. با فعال شدن مصداق مدرسه اکنون مصداق‌هایی نظیر معلم، مدیر، درس، انجمن و غیره در حوزه هوشیاری جانبی مخاطب قرار می‌گیرند و به تبع چیف (Chafe 1987) دسترس‌پذیر استنباطی هستند زیرا جزئی از یک طرح یا قالب شناختی محسوب می‌شوند.

پارامترهای تشخیص‌پذیری و فعال‌سازی اساساً تعیین‌کننده ساخت اطلاع نیستند. اگر وضعیت فعال بودن مصداق‌ها با وضعیت ذهنی آنها مرتبط است پس چگونه است که جایگاه گروه اسمی در جمله نقش مهمی را در درک مخاطب از وضعیت فعال بودن آن مصداق دارد؟ برای پاسخ به این سؤال و بررسی چگونگی ارتباط ساخت نحوی با وضعیت ذهنی مصداق‌های کلامی لازم است تا به توصیف بخش مهم دیگری از ساخت اطلاع، تحت عنوان روابط کاربردشناختی مبتدا و کانون پردازیم.

### ۳-۳ روابط کاربردشناختی مبتدا و کانون

مبتدا و خبر از جمله مفاهیمی هستند که در حوزه‌های نحو، معنی‌شناسی و کاربردشناسی تعاریف مختلفی دارند؛ با این حال، بیشترین اختلاف نظر در حوزه کاربردشناسی است. بعضی از این تعاریف به ویژگی اطلاعی مبتدا اشاره می‌کند و آن را حاوی اطلاع کهنه در نظر می‌گیرد (Sornicola 1994: 4634). چنین تعبیری از مبتدا بازتابی از دیدگاه مَتسیوس (Mathesius)، زبان‌شناس مکتب نقش‌گرای پراگ است. عده‌ای دیگر مبتدا را سازه‌ای در نظر می‌گیرند که در آغاز جمله واقع می‌شود

(CRYSTAL 2003: 468). چنین تعریفی بر دیدگاه نقش‌گرایی هالییدی منطبق است. برخی دیگر مبتدا را موضوع کلام فرض می‌کنند که خبری درباره آن بیان می‌شود. (VAN KUPPERELI 1994: 4629) این تعریف از مبتدا منطبق بر دیدگاه نقش‌گرای گیون (GIVÓN) است.

### ۱-۳-۳ مبتدا

در چارچوب نظری لَمْبِرِکْت (LAMBRECHT 1994) مبتدا در قالب رابطهٔ دربارگی<sup>۵۴</sup> تعریف می‌شود و عنصری از جمله است که گزاره درباره آن است (Ibid: 131). بر اساس این تعریف، مفهوم مبتدا به تعریف سنتی آن یعنی نهاد<sup>۵۵</sup> نزدیک‌تر است؛ با این تفاوت که مبتداها لزوماً فاعل دستوری نیستند و فاعل‌های دستوری نیز لزوماً مبتدا فرض نمی‌شوند. عناصری که در رابطهٔ مبتدایی واقع می‌شوند بر دو نوع‌اند: مصداق‌های مبتدایی<sup>۵۶</sup> و عبارت‌های مبتدایی<sup>۵۷</sup>.

مصداق مبتدایی بر عنصری دلالت دارد که گزاره درباره آن است، اما گاهی برای دلالت بر یک مصداق مبتدایی لازم است از یک عبارت زبانی استفاده شود. در این صورت به آن عبارت مبتدایی گفته می‌شود. به عنوان مثال به پاره‌گفتار (۱۰) توجه کنید:

۱۰. علی گفت که مینا با او تماس می‌گیرد.

در این پاره‌گفتار علی یک مصداق مبتدایی است و در رابطهٔ مبتدایی واقع شده است و او یک عبارت مبتدایی فرض می‌شود، زیرا بر مصداق مبتدایی علی ارجاع دارد. لَمْبِرِکْت با تکیه بر این اصطلاحات قصد دارد تا میان مبتدا که یک رابطهٔ کاربردشناختی است و عبارت یا مصداق مبتدایی که یک مقولهٔ دستوری است تمایز قائل شود (Ibid: 131). در مثال فوق علی و مینا هر دو مصداق‌های مبتدایی هستند، ولی فقط علی در رابطهٔ مبتدایی واقع شده است و گزاره دربارهٔ اوست.

رابطهٔ مبتدایی همچنین در ارتباط با مفاهیمی چون تشخیص‌پذیری و فعال بودن قرار می‌گیرد. در انتخاب مبتدا، گوینده در یک تصمیم ارتباطی نقطه‌ای را به عنوان نقطهٔ

54. aboutness

55. subject

56. topic referents

57. topic expressions



عزیمت اطلاع نو برمی‌گزینند (Halliday 2004: 65) و این نقطه همان مدخلی است که قرار است اطلاعی درباره آن داده شود، مشروط بر اینکه گوینده قبل از اخذ تصمیم ارتباطی خود، فرض‌های مشخصی از وضعیت مصداق این مبتدا در ذهن مخاطب داشته باشد و بر اساس این فرض‌ها جمله مفروض خود را صورت‌بندی کند. به این ترتیب درجه‌ای از فعال بودن یا دسترس‌پذیری مصداق که قرار است مبتدای جمله باشد لازم است، اما کافی نیست؛ چرا که یک مصداق با درجه‌ای از فعال بودن و یا دسترس‌پذیری می‌تواند در قلمرو کانونی شرکت کند. در مثال (۱۰) مشاهده شد که ضمیر او فعال است اما در قلمرو کانونی ظاهر شده است.

از سوی دیگر، رابطه کاربردشناختی مبتدا می‌تواند با بخش اطلاع گزاره‌ای، به ویژه بخش پیش‌انگاره، در ارتباط واقع شود. برای آنکه گزاره‌ای درباره یک مصداق مبتدایی باشد لازم است تا این مصداق بخشی از پیش‌انگاره فرض شود؛ بدین معنی که از قبل در بافت آمده یا از طریق متن قابل دسترسی باشد. این رابطه درونی میان مبتدا و پیش‌انگاره موجب می‌شود تا مصداق مبتدایی در گزاره مفروض در حوزه پیش‌انگاره قرار گیرد. به همین دلیل است که ضمیر آن در مثال (۱۱- الف) در رابطه مبتدایی واقع شده است، اما در مثال (۱۱- ب) نمی‌تواند مبتدای جمله باشد.

۱۱. الف: علی به دوچرخه خریده. آن خیلی قشنگه.

ب: علی دوچرخه نداره. \* آن خیلی قشنگه.

۱-۳-۳ میزان مبتدابودگی<sup>۵۸</sup>

بر اساس این میزان یک هم‌بستگی کلی میان وضعیت فعال بودن و تشخیص‌پذیری مصداق‌های مبتدایی و پذیرفتگی کاربردشناختی آنها، به عنوان مبتدا، برقرار است و جمله‌ای پردازش آسان‌تری دارد و از لحاظ شناختی پذیرفته‌تر است که مبتدای آن فعال‌تر باشد. بر اساس این میزان هرچه از سطوح بالاتر (مصداق‌های فعال) به سطوح پایین‌تر (مصادیق تشخیص‌ناپذیر پیوندی و ناپیوندی) حرکت کنیم درجه پذیرفتگی عنصر مورد نظر، به عنوان مبتدای جمله، کمتر می‌شود. بر این اساس، مبتدای ارجح<sup>۵۹</sup>

غالباً به صورت ضمایر بی تکیه، تکواژهای تصریفی و صورت‌های صفر ظاهر می‌شود. در ارتباط با این میزان به مسئله ارتقاء مرتبه مبتدا<sup>۶۰</sup> می‌توان اشاره کرد:

#### ۲-۱-۳-۳ ارتقاء مرتبه مبتدا

بر اساس این مفهوم، مصادیق غیرفعال و متعلق به سطوح پایین‌تر میزان مبتدابودگی، به وضعیت فعال یا سطوح بالاتر آن ارتقا می‌یابند. به بیان دیگر، در طی این فرایند مصادیق با صورت‌های واژگانی (تکیه‌دار) به شکل ضمایر بی تکیه (مبتدای ارجح) تغییر می‌یابند (LAMBRECHT 1994: 176). به عنوان مثال در نمونه (۱۲) مصداق آقای حدادی برای اولین بار به کلام معرفی و به صورت گروه اسمی واژگانی تکیه‌دار ظاهر شده‌است، اما در ادامه کلام به وضعیت صورت ضمیری صفر ارتقاء می‌یابد.

۱۲. یه معلم داشتیم آقای حدادی. خیلی وحشی بود. همه بچه‌ها رو می‌زد.

#### ۳-۳-۱-۳ جدایی ارجاع و نقش<sup>۶۱</sup>

این مفهوم بر اساس یک اصل ساده کاربردشناختی تعریف می‌شود: درباره مصداقی که در یک بند معرفی می‌شود نباید در همان بند صحبت شود. لَمْبِرِکْت اصل جدایی ارجاع و نقش را به صورت زیر تعریف می‌کند:

مصداق‌های مبتدایی که هنوز فعال نشده‌اند و نمی‌توانند به صورت عبارت مبتدایی ارجح ظاهر شوند به صورت گروه‌های اسمی واژگانی و خارج از بندهایی ظاهر می‌شوند که اطلاع گزاره‌ای درباره آنها را بیان می‌کند (Ibid: 186).

در نمونه (۱۲) مصداق آقای حدادی در بندی معرفی شده‌است که گزاره درباره آن نیست، اما در پاره گفتارهای بعدی اطلاع گزاره‌ای درباره اوست.

دستور زبان در بازنمایی این اصل از دو ابزار متفاوت بهره می‌گیرد: در حالت اول عبارت مبتدایی، مصداق مبتدایی نامیده می‌شود. این مصداق به صورت یک گروه اسمی واژگانی ظاهر می‌شود و ارجاع‌بنیاد<sup>۶۲</sup> است و نقش معنایی این گروه اسمی در گزاره مورد نظر قابل شناسایی نیست. در حالت دوم این گروه اسمی می‌تواند از طریق ضمایر ارجاعی و اشاره مورد ارجاع قرار گیرد. در نمونه (۱۲) مصداق آقای حدادی از طریق

60. topic promotion

61. principle of the separation of reference and role

62. reference-oriented



ضمیر صفر مورد ارجاع قرار گرفته است. از لحاظ نحوی این عبارات مبتدایی به صورت تکواژهای مقید در اتصال با سازه‌های دیگر یا به صورت ضمائر بی تکیه ظاهر می‌شوند و نقش معنایی آنها از طریق صورت و جایگاه خود در جمله قابل تشخیص است (Ibid: 187).

۳-۱-۳-۴ مبتدای اولیه<sup>۶۳</sup> و مبتدای ثانویه<sup>۶۴</sup>

نوع دیگر مبتداها را در ساخت‌های مبتداسازی شده می‌توان مشاهده کرد که در آن، یک سازه غیرنهادی در جایگاه آغازین جمله قرار می‌گیرد که به صورت بی نشان، محل وقوع فاعل مبتدایی<sup>۶۵</sup> است. در مورد چنین ساخت‌هایی دو نوع مبتدا مشاهده می‌شود: سازه‌ای که مبتدا نبوده و به آغاز جمله حرکت کرده است و کَمْبَرِکْت به چنین سازه‌ای مبتدای ثانویه می‌گوید. دوم سازه‌ای که از قبل مبتدای جمله بوده است و وی آن را مبتدای اولیه می‌نامد. نمونه‌ای از این مبتداها را در مثال (۱۳) می‌توان مشاهده کرد (Ibid: 147):

۱۳. اون بچه رو شما بیار.

در مثال (۱۳) ضمیر شما از قبل مبتدای جمله واقع شده است و مبتدای اولیه محسوب می‌شود. در مقابل، گروه اسمی اون بچه رو به آغاز جمله حرکت کرده است و در رابطه مبتدایی قرار گرفته است، زیرا گزاره درباره آن است. بنابراین، این عنصر نیز مبتدا و از نوع ثانویه است. هر دو مبتدا به عنوان موضوع‌های گزاره مطرح هستند و در آن گزاره، رابطه دربارگی در مورد آنها برقرار است. به این ترتیب می‌توان مفروض داشت که هر جمله‌ای می‌تواند بیش از یک مبتدا داشته باشد.

۳-۱-۳-۵ ضد مبتدا<sup>۶۶</sup>

به ساختی گفته می‌شود که در آن، یک گروه اسمی واژگانی مبتدایی یا گروهی اسمی که اطلاعات لازم را درباره مصداق مبتدایی در بردارد، در انتهای جمله ظاهر می‌شود و در مقابل، جایگاه واقعی این گروه اسمی جابه‌جا شده، توسط یک عبارت مبتدایی پر می‌شود. کَمْبَرِکْت (LAMBRECHT) به پیروی از چیف (CHAFE 1976) به این ساخت ضد مبتدا

63. primary topic

64. secondary topic

65. topical subject

66. anti-topic

می‌گوید. ضد مبتدا را در مثال (۱۴) می‌توان مشاهده کرد:

۱۴. به شما تحقیق داده بود؟ آقا میرزایی؟

گوینده‌ای که از یک ساخت ضد مبتدا استفاده می‌کند به این موضوع آگاهی دارد که مخاطب صرفاً از طریق ضمیر مبتدای بی‌نشان موجود در جمله قادر به شناسایی نیست و بنابراین آن را در پایان جمله ذکر می‌کند. مصداق مورد نظر ساخت پیش‌انگاره‌ای این ساخت نشان می‌دهد که این مصداق مبتدایی هنوز فعال نشده است و لذا باید در پایان جمله واقع شود. با فرض اینکه سازه‌های ضد مبتدا همیشه بدون تکیه هستند، هرگونه نقش دیگری مثل نقش کانونی، از این سازه‌ها سلب می‌شود. همچنین، ساخت‌های ضد مبتدا از اصل جدایی ارجاع و نقش کاملاً تبعیت می‌کنند. به عنوان مثال در نمونه (۱۴) مصداق مبتدایی واژگانی آقا میرزایی در جایگاه بعد از کانون واقع شده است، و به عبارتی، خارج از بندی قرار گرفته است که اطلاع گزاره‌ای مربوط به صورت مبتدایی صفر را بیان می‌کند. به این ترتیب، ساخت ضد مبتدا یک ساخت قراردادی شده دستوری است که به سخنگویان زبان اجازه می‌دهد، در شرایط کلامی خاص، تابع اصل جدایی ارجاع و نقش باشند.

#### ۲-۳-۳ کانون

از دیدگاه لَمْبِرِکْت (LAMBRECHT 1994) کانون بخشی از ساخت اطلاع است که به پیش‌انگاره کاربردشناختی افزوده می‌شود، ولی در حوزه آن قرار نمی‌گیرد. کانون بخشی از تصریح است بی‌آنکه معادل و هم‌وقوع با آن فرض شود. بنابراین، کانون بخشی از گزاره است که به هنگام صحبت کردن مسلم فرض نمی‌شود و از لحاظ کاربردشناختی عنصر غیرقابل بازیابی در کلام است. وی کانون را به صورت زیر تعریف می‌کند (Ibid: 213):  
کانون آن بخش معنایی از یک گزاره از لحاظ کاربردشناختی ساختمان است که تصریح را از پیش‌انگاره متمایز می‌گرداند.

بر اساس تعریف فوق، کانون در سطح یک گزاره از لحاظ کاربردشناختی ساختمان تعریف می‌شود و در سطح نحوی جمله به وسیله ابزارهای دستوری مختلف نمایان می‌گردد. کانون نیز مانند مبتدا یک رابطه کاربردشناختی است و به جای آنکه آن را به سازه‌های منفرد جمله نسبت دهیم بهتر است صورت بندی دستوری آن به گونه‌ای مطرح



شود که رابطه میان مدلول‌ها و گزاره‌ها را نشان دهد. به عنوان مثال هنگامی که در پاسخ به پرسش «با چه کسی صحبت می‌کردی؟» پاره‌گفتار با رضا مطرح شود، این سازه نقش کانونی را دربر خواهد داشت و حاوی اطلاع نو است. با این حال به جای آنکه بگوییم این سازه مشخص کانون است بهتر است گفته شود که این سازه در گزاره پیش‌انگاشته باز «با X صحبت کردی؟» رابطه کانونی دارد. به عبارت دیگر، در یک رابطه کاربردشناختی شرکت کرده‌است که تصریح را از پیش‌انگاره متمایز می‌گرداند و پاره‌گفتار را به اطلاع نو مبدل می‌سازد. تکیه کانونی یکی از ابزارهایی است که برای بازنمایی کانون در جمله به کار می‌رود. حوزه نحوی که بخش کانونی یک گزاره را نشان می‌دهد قلمرو کانون<sup>۶۷</sup> نام دارد. این قلمرو، سازه یا سازه‌هایی را دربر می‌گیرد که با اضافه شدن به گزاره توانایی ایجاد تصریح دارد. این قلمرو شامل گروه‌های اسمی، فعلی، صفتی، حرف اضافه‌ای، قیدی و جمله است. قلمرو کانون همچنین می‌تواند عناصر غیرکانونی نظیر عبارات مبتدایی یا گزاره‌های پیش‌انگاشته را دربرگیرد. به عنوان مثال، در پاسخ به پرسش فوق، قلمرو کانون یک گروه حرف اضافه‌ای است و گروه اسمی رضا در این قلمرو تکیه کانونی دریافت کرده است. لمبرکت (LAMBRECHT) کانون را معادل اطلاع نو در نظر نمی‌گیرد و معتقد است که به جای مفهوم نو بودن بهتر است از لفظ غیرقابل بازیابی<sup>۶۸</sup> یا غیرقابل پیش‌بینی برای کانون استفاده کنیم؛ زیرا گاهی مدلول کلامی دارای اطلاع کهنه است، اما در رابطه کانونی واقع می‌شود. به عنوان مثال در پاره‌گفتار «با چه کسی صحبت می‌کردی رضا یا مریم؟» پاسخ «با رضا» قلمرو کانون را دربر می‌گیرد و مصداق مبتدایی رضا اگرچه اطلاعی کهنه است، در این گزاره نقش کانونی دارد. وی بر اساس اینکه قلمرو کانون به چه سازه‌ای اختصاص یابد سه نوع ساخت کانونی را از یکدیگر متمایز می‌کند (Ibid: 222): ساخت کانون گزاره‌ای،<sup>۶۹</sup> ساخت کانونی موضوعی<sup>۷۰</sup> و ساخت کانون جمله‌ای<sup>۷۱</sup>.

#### ۱-۲-۳- ساخت کانون گزاره‌ای

این نوع ساخت در جملات نهاد-گزاره‌ای (مبتدا-خبری) بی‌نشان دیده می‌شود که به‌طور معمول عناصر مبتدایی بخشی از پیش‌انگاره هستند و در قسمت نهاد واقع

67. focus domain

68. non-recoverable

69. predicate focus structure

70. argument focus structure

71. sentence focus structure

می شوند. آنچه پیش‌انگاره را به تصریح مبدل می‌سازد جمله است. به این ترتیب قلمرو کانون در این نوع ساخت کانونی، گروه فعلی را دربر می‌گیرد. به عنوان مثال:

۱۵- الف: ماشینت چی شده؟

ب: ماشینم خراب شده.

آنچه پیش‌انگاره باز «ماشین شما X شده است» را به تصریح مبدل می‌سازد گروه فعلی خراب شدن است و تکیه کانونی نیز دریافت کرده است.

۲-۲-۳ ساخت کانون موضوعی

در این نوع ساخت، کانون جمله، موضوع مفقود یک گزاره باز پیش‌انگاشته است و ساخت پیش‌انگاره‌ای موجود به وسیله یک موضوع<sup>۷۲</sup> به تصریح تبدیل می‌شود.

۱۶- الف: شنیدم که موتورسیکلت شما خراب شده؟

ب: ماشینم خراب شده.

در این نمونه، پیش‌انگاره باز «X خراب شده» فعال و X موضوعی از محمول خراب شدن است و مخاطب تصریح می‌کند که ماشین او خراب شده است. قلمرو کانون در ساخت موضوعی مثال (۱۶ ب) یک مقوله گروهی (یک گروه اسمی) است که ضمیر ارجاعی [م] را دربر گرفته است. این ضمیر یک عبارت مبتدایی است و به گوینده اشاره می‌کند. بنابراین، همان طور که بیان شد، قلمرو کانونی می‌تواند عبارت‌های مبتدایی را دربرگیرد. گروه اسمی که نقش کانون موضوعی دارد به صورت تکیه‌دار ظاهر شده است.

۳-۳-۲ ساخت کانون جمله‌ای

این نوع ساخت در جمله‌های واقعه‌نگار یا جملاتی ارائه‌ای دیده می‌شود که در آن کل پاره‌گفتار قلمرو تصریح را دربر می‌گیرد. در این ساخت پیش‌انگاره کاربردشناختی وجود ندارد و کانون و تصریح کاملاً بر یکدیگر منطبق‌اند. مثال:

۱۷- الف: چه اتفاقی افتاده؟

ب: عموحسین تصادف کرده.

همان طور که مشاهده می‌شود در این ساخت تکیه کانونی، مانند ساخت کانون

۷۲. در چارچوب نظری لَمْبِرِکْت (LAMBRECHT 1994) موضوع به هر سازه اسمی، ضمیری یا افزوده‌هایی اطلاق می‌شود که در یک رابطه معنایی نسبت به محمول واقع شود و شرکت‌کننده در کلام باشد.



موضوعی، روی موضوع قرار گرفته است؛ با این تفاوت که سازه کانونی، موضوع مفقود یک گزاره پیش‌انگاشته باز نیست، زیرا پیش‌انگاره باز در اینجا وجود ندارد. ساخت کانون جمله‌ای نه فراگویی مبتدا - خبری دارد و نه فراگویی پیش‌انگاره - تصریح و از این لحاظ با هر دو نوع ساخت کانون گزاره‌ای و موضوعی تفاوت دارد.

در چارچوب نظری حاضر عقیده بر آن است که مصداق‌های از لحاظ کلامی نو، معمولاً به صورت سازه کانونی ظاهر می‌یابند. لَمْبِرِکْت (Lambrecht) به این مسئله هم‌بستگی کانون و نو بودن<sup>۷۳</sup> می‌گوید. این هم‌بستگی توسط میزان مبتدابودگی نیز تأیید می‌شود؛ بدین معنی که مصداق متعلق به سطوح پایین‌تر، به‌ویژه مصداق کاملاً نو، از لحاظ شناختی مبتداهای ضعیف‌تری نیز محسوب می‌شوند و تمایل دارند در جمله به صورت سازه‌های کانونی ظاهر شوند. نتیجه‌ای که از این بحث به دست می‌آید بر این نکته تأکید می‌کند که سازه کانونی، همیشه اطلاع نو را دربر نمی‌گیرد و ممکن است درجه‌ای از فعال بودن یا تشخیص‌پذیری را بپذیرد؛ درحالی‌که سازه‌های مبتدایی همواره تشخیص‌پذیر هستند.

از سوی دیگر، برجستگی آوایی نیز شاخص دقیقی برای تعیین رابطه کانونی و یا غیرفعال بودن مصداق‌ها نیست؛ بدین معنی که سازه‌های تکیه‌دار نسبت به وضعیت فعال بودن بی‌نشان هستند، یعنی می‌توانند مصداق فعال یا غیرفعال داشته باشند. بنابراین، اصولاً تعیین نو یا کهنه بودن مصداق از طریق تکیه سازه ناممکن خواهد بود و برای آنکه بتوان تعیین کرد که سازه تکیه‌دار مورد نظر، مصداق غیرفعال دارد یا در رابطه کانونی واقع شده است باید به جنبه‌های دستوری جمله نیز توجه کرد.

۳-۴ قوانین تکیه‌گذاری جمله

۳-۴-۱ تکیه کانونی

اگرچه تکیه‌گذاری جمله اساساً مبنای کاربردشناختی دارد، قواعد دستور زبان نیز در این امر دخیل است. هالیدی (Halliday 1976: 206) تکیه جمله را روی آخرین هجای تکیه‌بر عنصری در نظر می‌گیرد که در حوزه کانون واقع است. لَد (Ladd 1978) قاعده

کانونی تجدید نظر شده‌ای را مطرح می‌کند و مطابق با آن تکیه‌ها روی تکیه‌پذیرترین هجای سازه کانونی واقع می‌شوند و تکیه‌پذیرترین هجا، در انتها یا نزدیک به انتهای قملرو کانونی قرار می‌گیرد (Ibid: 85). لَمْبِرِکْت اصل عمومی تکیه گروهی<sup>۷۴</sup> را مطرح می‌کند و معتقد است که تکیه جمله مرز سمت راست یک قلمرو معنایی را مشخص می‌کند که قابل گسترش تا آغاز جمله است (LAMBRECHT 1994: 247). امتیاز چنین تعریفی بر آنچه لَد (Ladd) مطرح کرده است به کارگیری اصطلاح قلمرو نحوی به جای سازه کانونی است. این بدان معناست که قلمرو نحوی می‌تواند علاوه بر قلمرو کانونی، قلمرو مبتدایی را نیز پوشش دهد و کل جمله را دربرگیرد. نتیجه آنکه تکیه گذاری جمله حاصل ترکیب دو عامل است: نقش کاربردشناختی و اصول و قواعد دستوری. لَمْبِرِکْت نوع سومی را نیز تحت عنوان تکیه پیش فرض<sup>۷۵</sup> در نظر می‌گیرد و این نوع تکیه زمانی رخ می‌دهد که دلیلی ساختاری و کاربردشناختی برای تکیه دار کردن سازه وجود نداشته باشد. به مثال زیر از لَمْبِرِکْت توجه کنید (Ibid: 248):

18. A: Has John read Slaughterhouse-Five? [5.19]

B: No, John doesn't READ books.

در این مثال تکیه روی read به هیچ وجه تقابلی نیست و تکیه دار شدن این سازه صرفاً به این دلیل است که سازه‌های دیگر تکیه دار نشوند؛ زیرا در این صورت جمله تعبیر کاربردشناختی متفاوتی خواهد داشت.

۲-۳-۴ تکیه تقابلی

به نمونه‌های (۱۹) و (۲۰) توجه کنید:

۱۹. مریم گفت که به او تلفن کردند.

۲۰. الف: کی از همه قوی تره؟ حمید، مجید یا سعید؟

ب: حمید از همه قوی تره.

تکیه سازه‌های او و حمید از نوع تقابلی است، زیرا این سازه‌ها را در تقابل با سازه‌های مشابه قرار می‌دهد. لَمْبِرِکْت (Ibid: 290) با طرح مسئله تقابل قصد دارد نشان دهد که تقابل یک مقوله دستوری نیست، بلکه به درک مخاطب از موقعیت‌های کلامی موجود

74. general phrasal accent principle

75. default accent



وابسته است. بولینجر (Bolinger 1991: 87) نیز تقابل را مفهومی درجه‌پذیر معرفی می‌کند و معتقد است که هر قله معنایی<sup>۷۶</sup> را در جمله به صورت بالقوه می‌توان تقابلی فرض کرد. به عنوان مثال Let's have a picnic در مفهوم یک پیشنهاد، تقابلی نیست، اما در موقعیت دیگر می‌تواند تقابلی باشد. به اعتقاد بولینجر (Bolinger) اهل زبان آنچه را برجسته می‌کند ارتباطی به دستور زبان ندارد و موضوع برجسته‌سازی کاملاً متأثر از اطلاعات بافتی است. بر این اساس، تکیه تقابلی، صرف نظر از اینکه سازه‌ای در قلمرو کانون یا مبتدا باشد، می‌تواند وقوع یابد و با توجه به موقعیت موجود مفهوم تقابل را نشان دهد. این تکیه ممکن است مستقل از سازه‌های کانونی یا مبتدایی ظاهر شود و یا روی سازه مبتدایی یا کانونی واقع شود (Lambrecht 1994: 286-296). به عنوان مثال در نمونه (۲۰ - ب) سازه کانونی حمید علاوه بر تکیه کانونی، تکیه تقابلی نیز دارد یا در نمونه (۲۱) گروه اسمی این مدرسه نقش مبتدا دارد و تکیه تقابلی نیز دریافت کرده است.

۲۱. از این مدرسه هیچ کی توقعی نداره.

#### ۴. معرفی پیکره زبانی و نتایج حاصل از بررسی داده‌ها

در این مطالعه پیکره‌ای زبانی از گفتار روزمره سخنگویان بومی زبان فارسی معیار انتخاب شده است و تعداد پاره‌گفتارهای موجود در آن ۵۷۰ نمونه است. این پاره‌گفتارها نمونه‌های طبیعی گفتار هستند و دخل و تصرفی در آنها صورت نگرفته است. محور اصلی تحلیل نمونه‌ها مفاهیم و مقوله‌های بنیادی ساخت اطلاع است. نگارنده پس از تحلیل داده‌ها به نتایج زیر دست یافته است:

همان‌طور که در بخش (۳-۳) اشاره شد یکی از مفاهیم بنیادی ساخت اطلاع، روابط کاربردشناختی مبتدا/ کانون است. جدول (۱) توزیع فراوانی و درصد پاره‌گفتارهای مورد مطالعه را به تفکیک این روابط نشان می‌دهد.

جدول ۱: توزیع فراوانی و درصد پاره گفتارها به تفکیک روابط کاربردشناختی مبتدا/کانون

درصد	فراوانی	روابط کاربردشناختی مبتدا/کانون
۸۲/۱۰	۲۶۸	مبتدا - کانونی
۱۷/۷۲	۱۰۱	کانونی
۰/۱۸	۱	فاقد روابط کاربردشناختی مبتدا/کانونی
۱۰۰	۵۷۰	جمع

$$X^2 = 237/71 \text{ و } df = 1 \text{ و } p < 0/01$$

بر اساس این جدول ۸۲/۱۰ درصد از پاره گفتارها دارای رابطه مبتدا - کانونی هستند. همچنین جدول (۲) نشان می‌دهد که ۸۱/۹۳ درصد از پاره گفتارها یکی از انواع روابط مبتدایی یا ترکیبی از آنها را دارند.

جدول ۲: توزیع فراوانی و درصد پاره گفتارها به تفکیک نوع مبتدا

درصد	فراوانی	نوع مبتدا
۷۵/۹۶	۴۳۳	اولیه
۲/۴۶	۱۴	ثانویه
۲/۱۰	۱۲	تقابلی
۱/۰۵	۶	ضد مبتدا
۰/۱۸	۱	ثانویه - اولیه
۰/۱۸	۱	ثانویه - تقابلی
۱۸/۰۷	۱۰۳	فاقد رابطه مبتدایی
۱۰۰	۵۷۰	جمع

$$X^2 = 1867/43 \text{ و } df = 6 \text{ و } p < 0/01$$

از سوی دیگر، آمار مندرج در جدول (۳) تأیید می‌کند که ساخت کانونی بی‌نشان، ساخت کانون گزاره‌ای است که همسو با پیش‌بینی نظریه است. جدول (۲) نیز این نتیجه‌گیری را تأیید می‌کند؛ چرا که وجود رابطه مبتدایی اولیه دلیل بر ساخت کانون گزاره‌ای است.



جدول ۳: توزیع فراوانی و درصد پاره‌گفتارها به تفکیک نوع کانون

نوع کانون	فراوانی	درصد
گزاره‌ای	۴۶۷	۸۱/۹۳
جمله‌ای	۷۶	۱۳/۲۳
موضوعی	۲۶	۴/۵۶
فاقد رابطه کانونی	۱	۰/۱۸
جمع	۵۷۰	۱۰۰

$$X^2 = ۶۱۴/۸۷ \text{ و } df = ۲ \text{ و } p < ۰/۰۱$$

جدول ۴: توزیع فراوانی و درصد پاره‌گفتارها به تفکیک فرایندهای نحوی

نوع فرایند نحوی	فراوانی	درصد	درصد خالص
قلب نحوی	۱۰۵	۱۷/۱۳	۲۱/۴۷
حذف	۱۷۵	۲۸/۵۵	۳۵/۷۹
درونه‌سازی	۶۸	۱۱/۰۹	۱۳/۹۱
خروج	۳۵	۵/۷۲	۷/۱۶
مبتداسازی	۳۰	۴/۸۹	۶/۱۳
هم‌پایه‌سازی	۱۴	۲/۲۸	۲/۸۶
موارد دیگر <sup>۷۷</sup>	۶۲	۱۰/۱۲	۱۲/۶۸
ساخت بی‌نشان <sup>۷۸</sup>	۱۲۴	۲۰/۲۲	-
جمع	۶۱۳	۱۰۰/۰۰	۱۰۰/۰۰

$$X^2 = ۸۹/۳۶ \text{ و } df = ۶ \text{ و } p < ۰/۰۱$$

جدول (۴) فرایندهای نحوی مختلفی را معرفی می‌کند که در بازنمایی ساخت اطلاع جمله شرکت می‌کنند. به‌عنوان مثال فرایند مبتداسازی به وضعیت رابطه مبتدایی در جمله اشاره دارد

۷۷. منظور فرایندهایی از قبیل پیش‌آیندسازی و پس‌آیندسازی است که در این تحقیق مورد توجه نبوده‌است.  
۷۸. ساخت بی‌نشان به جملاتی مربوط است که فرایند نحوی خاصی در جمله صورت نگرفته‌است و جمله در حالت بنیادی و بی‌نشان خود قرار دارد.

(شهیدی ۱۳۷۹)، قلب نحوی در رابطهٔ تقابلی تغییر ایجاد می‌کند (راسخ مهند ۱۳۸۲) و فرایند خروج بندهای موصولی موجب تغییر ساخت اطلاع می‌شود (شیخ‌الاسلامی ۱۳۸۶). به این ترتیب ساخت اطلاع جمله در قالب روابط نحوی مشخص شکل می‌گیرد و بازنمایی می‌شود. از سوی دیگر، ساخت اطلاع از لحاظ آوایی نیز بازنمایی می‌شود. اگرچه تکیه‌گذاری در جمله اساساً مبنای کاربردشناختی دارد، تخصیص تکیهٔ جمله از قواعد مشخصی تبعیت می‌کند. به عنوان مثال هالیدی (Halliday 1967: 206) تکیهٔ جمله را روی آخرین هجای تکیه‌بر عنصری در نظر می‌گیرد که در کانون واقع می‌شود. لَد (Ladd 1978: 85) این تکیه را به تکیه‌پذیرترین هجای سازهٔ کانونی نسبت می‌دهد که در انتها یا نزدیک به انتهای آن قرار می‌گیرد.

اکنون با ذکر این مقدمه به شواهد آوایی به دست آمده از پیکرهٔ زبانی می‌پردازیم. جدول (۵) انواع تکیه را در مصداق و عبارات مبتدایی نشان می‌دهد:

جدول ۵: توزیع فراوانی و درصد مصداق‌ها و عبارات مبتدایی به تفکیک نوع تکیه

نوع تکیه	فراوانی	درصد	درصد خالص <sup>۷۹</sup>
بدون تکیه	۱۱۱۸	۷۴/۵۳	-
فعال‌ساز	۶۳	۴/۲۰	۱۶/۴۹
کانونی	۸۱	۵/۴۰	۲۱/۲۱
تقابلی	۴۵	۳/۰۰	۱۱/۷۸
فعال‌ساز - کانونی	۱۳۴	۸/۹۳	۳۵/۰۸
فعال‌ساز - تقابلی	۲۲	۱/۴۷	۵/۷۶
کانونی - تقابلی	۲۸	۱/۸۷	۷/۳۳
فعال‌ساز - کانونی - تقابلی	۷	۰/۴۷	۱/۸۳
موارد دیگر	۲	۰/۱۳	۰/۵۲
جمع	۱۵۰۰	۱۰۰	۱۰۰

$$X^2 = 284/64 \text{ و } df = 7 \text{ و } p < 0/01$$

۷۹. درصد خالص فقط بر اساس فراوانی مصداق‌ها و عبارات مبتدایی تکیه‌دار محاسبه شده‌است. \* $X^2$  فقط برای مصداق و عبارات مبتدایی تکیه‌دار محاسبه شده‌است.



بر اساس این جدول ۶۵/۴۵ درصد از مصادیق تکیه دار (مجموع درصد خالص ستون‌هایی که تکیه کانونی دارند) تکیه کانونی دریافت کرده‌اند. این بدان معناست که یکی از معیارهای بازنمایی بخش کانونی ساخت اطلاع، تکیه است.

جدول ۶: توزیع فراوانی و درصد پاره‌گفتارها به تفکیک محل وقوع تکیه کانونی

محل تکیه کانونی	فراوانی	درصد
پایان جمله یا گروه	۲۵۹	۴۵/۴۴
نزدیک به پایان جمله یا گروه	۱۹۲	۳۳/۶۸
آغاز جمله یا گروه	۷۲	۱۲/۶۳
در جای دیگر	۴۷	۸/۲۵
جمع	۵۷۰	۱۰۰

$$X^2 = ۲۱۱/۳۲ \text{ و } df = ۳ \text{ و } p < ۰/۰۱$$

ملاحظه می‌شود که با توجه به آمار جدول (۶) تکیه کانونی عموماً در پایان یا نزدیک به پایان جمله واقع می‌شود و این نتیجه بر قواعد تکیه‌گذاری جمله منطبق است. این نتیجه‌گیری همچنین ساخت کانون گزاره‌ای را به عنوان ساخت کانونی بی‌نشان تأیید می‌کند.

اکنون قصد داریم که به نحوه بازنمایی ساختوازی ساخت اطلاع بپردازیم. جدول (۷) توزیع فراوانی و درصد مصادیق و عبارات‌های مبتدایی را نشان می‌دهد که به صورت‌های ساختوازی مختلف تظاهر پیدا کرده‌اند:

جدول ۷: توزیع فراوانی و درصد مصادیق و عبارات مبتدایی به تفکیک صورت ساختوازی - نحوی

درصد	فراوانی	نوع صورت ساختوازی مصادق‌ها و عبارات‌های مبتدایی
۲۳/۹۳	۳۵۹	صورت صفر
۶/۳۳	۹۵	ضمیر منفصل
۳۷/۰۰	۵۵۵	گروه اسمی یا اسم
۱/۸۷	۲۸	پرسش‌واژه
۱/۷۳	۲۶	گروه قیدی یا قید
۲۲/۰۰	۳۳۰	ضمایر متصل به فعل
۶/۵۴	۹۸	ضمایر متصل به اسم
۰/۶۰	۹	ضمایر متصل به حرف اضافه
۱۰۰	۱۵۰۰	جمع

$$X^2 = ۱۵۱۸/۵۴ \text{ و } df = ۷ \text{ و } p < ۰/۰۱$$

بر اساس تحلیل انجام شده ۸۶/۹۱ درصد از عبارات‌های مبتدایی که به صورت صفر تظاهر یافته‌اند در قلمرو مبتدا واقع می‌شوند. این میزان در مورد ضمایر منفصل به ۴۶/۵۹ درصد می‌رسد. نتیجه به دست آمده نشان می‌دهد که غالب صورت‌هایی که در قلمرو مبتدا شرکت می‌کنند و نقش مبتدایی می‌پذیرند صورت‌های صفر و ضمیری هستند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۵. نتیجه‌گیری

در این مقاله سعی شد تا به اجمال به برخی از نظریه‌های مطرح، درباره ساخت اطلاع جمله پرداخته شود. به این منظور، نخست به طرح دیدگاه‌های مَتِسیوس (Mathesius)، هالییدی (Halliday)، گیون (Givón)، پرینس (Prince) و والدووی (Vallduví) پرداخته شد و سپس دیدگاه لَمْبِرِکْت (Lambrecht 1994) مطرح گردید که مبنای مطالعه حاضر قرار گرفته است. این دیدگاه از لحاظ اینکه متأخرتر است تمامی بخش‌های مطرح شده در دیدگاه‌های گذشته ساخت اطلاع را دربر می‌گیرد و به شیوه‌ای نظام‌مند و منسجم میان



اجزای ساخت اطلاع جمله ارتباط برقرار می‌کند. در چارچوب این نظریه مشاهده شد که ساخت اطلاع جمله در زبان فارسی به صورت‌های مختلف واژگانی، نحوی و آوایی بازنمایی می‌شود. در هر لحظه از کلام متغیرهای اصلی ساخت اطلاع، شامل اطلاع گزاره‌ای، وضعیت ذهنی مصداق‌های کلامی و روابط کاربردشناختی مبتدا و کانون، تعیین‌کننده وضعیت اطلاعی عناصر شرکت‌کننده در جمله هستند و هرکدام در عین استقلال، با متغیر دیگر در ارتباط‌اند؛ به گونه‌ای که وضعیت اطلاعی جمله در نتیجه تأثیر متقابل این متغیرها بر یکدیگر تعیین می‌شود.

در این تحقیق پیکره‌ای زبانی شامل بیش از ۵۷۰ پاره‌گفتار - که همه آنها از گفتار روزمره سخنگویان زبان انتخاب شده است - در چارچوب نظری ساخت اطلاع کمبریجت بررسی شد. با توجه به مطالعه آماری صورت گرفته و در قالب جداول گوناگون نتایج زیر حاصل شد:

- تمامی پاره‌گفتارها دارای ساخت اطلاعی هستند و اکثریت آنها در زبان فارسی از روابط کاربردشناختی مبتدا و کانون برخوردارند.

- رابطه کاربردشناختی مبتدا به صورت‌های اولیه، ثانویه و تقابلی تظاهر پیدا می‌کند. در این رابطه، جایگاه نحوی سازه‌ها، صورت ساختوازی و همچنین آوایی آنها نقش مهمی ایفا می‌کند.

- رابطه کاربردشناختی کانون به صورت‌های ساخت کانون گزاره‌ای، موضوعی و جمله‌ای در سطح پاره‌گفتارها تظاهر می‌یابد و جایگاه نحوی سازه‌ها، صورت ساختوازی و همچنین وضعیت آوایی آنها در بازنمایی این رابطه نیز حائز اهمیت است. ساخت کانون گزاره‌ای بیشترین درصد پاره‌گفتارها را به خود اختصاص می‌دهد و ساخت کانونی بی‌نشان محسوب می‌شود.

- در رابطه با وضعیت ذهنی مصداق‌های کلام، مصداق‌ها به شکل‌های مختلف آوایی و ساختوازی تظاهر می‌یابند و وضعیت ذهنی آنها بر اساس اینکه تکیه‌دار یا بی‌تکیه باشد و یا به صورت ضمیر، گروه اسمی یا صورت صفر ظاهر شود، تعیین می‌گردد. به‌عنوان مثال اکثریت مصداق‌های فعال به صورت ضمیر بی‌تکیه یا صورت‌های صفر ظاهر می‌شوند و مصداق‌های غیرفعال به صورت گروه‌های اسمی

تکیه‌دار شرکت می‌کنند.

– فرایندهای نحوی مختلف نیز در بازنمایی ساخت اطلاع تأثیرگذار هستند. از جمله این فرایندها می‌توان به حذف، مبتداسازی، قلب نحوی و درونه‌سازی اشاره کرد. مطالعه حاضر نشان داد که دو فرایند حذف و قلب نحوی، به ترتیب از بیشترین فراوانی برخوردار است.

کوتاه سخن آنکه بخش ساخت اطلاع به‌عنوان حوزه مستقلی از دستور زبان، در کنار سایر حوزه‌های زبان وجود دارد و در تولید جمله‌های زبان و توصیف نقش ارتباطی آنها از عملکرد مستقلی برخوردار است.

## منابع

- راسخ مهند، محمد (۱۳۸۲)، قلب نحوی در زبان فارسی، پایان‌نامه دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبائی؛
- شیخ‌الاسلامی، افتخار (۱۳۸۶)، «تأثیر ساخت اطلاعاتی بر خروج اختیاری بندهای موصولی در زبان فارسی»، مجموعه مقالات هفتمین همایش زبان‌شناسی ایران، جلد اول، ص ۱۲۰-۱۳۲، دانشگاه علامه طباطبائی؛
- شهیدی، نوشین (۱۳۷۹)، مبتداسازی در زبان فارسی با نگاهی نقش‌گرا، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علامه طباطبائی؛
- BOLINGER, D. (1961), "Contrastive accent and contrastive stress", *Language*, 37: 83-96;
- BIRNER, B. (1994), "Information status and word order: An analysis of English inversion", *Language* 70: 233-259;
- (1997), "The linguistic realization of inferrable information", *Language and Communication*, Vol. 17, No. 2: 133-147;
- CHAFE, W. (1987), *Cognitive Constraints on Information Flow*, In Tomlin (ed.): 21-52, *Coherence and Grounding in Discourse, Typological Studies in Language*, Vol. XI, Amsterdam, Benjamins Publishing Company: 21-52;
- CRYSTAL, D. (1993), *A Dictionary of Linguistics and Phonetics*, 3<sup>rd</sup> edition, Blackwell;
- (2003), *A Dictionary of Linguistics and Phonetics*, 5<sup>th</sup> edition, Blackwell;
- FIRBAS, J. (1964), "On Defining the Theme in Functional Sentence Analysis", TLP1: 267-280;
- GIVÓN, T. (1984), *Syntax: A Functional Typological Introduction*, Vol. I, Amsterdam &



- Philadelphia, John Benjamins;
- (2001), *Syntax*, Vol 1 & 2, Amsterdam & Philadelphia, John Benjamins;
- Hajičová, E. (1994), *The Prague School of Structural and Functional Linguistics*, (ed.), Luelsdorff, John Benjamins Publishing Company Amsterdam/ Philadelphia;
- Halliday, M.A.K. (1967), "Notes on transitivity and theme in English", *Journal of Linguistics* 3: 199-244;
- (1994), *An Introduction to Functional Grammar*, 2<sup>nd</sup> ed., London, E. Arnold;
- (2004), *An Introduction to Functional Grammar*, 3<sup>rd</sup> ed., London, E. Arnold;
- Ladd, D. and Jr. Robert (1978), *The Structure of Intonational Meaning: Evidence from English*, Bloomington, Indiana University Press;
- LAMBRECHT, K. (1994), *Information Structure and Sentence Form: Topic, Focus and the Mental Representations of Discourse Referents*, Cambridge University Press;
- PRINCE, E. F. (1981), "Toward A Taxonomy of Given-New Information", In P. Cole (ed.) *Radical Pragmatics*, New York, Press: 223-255;
- (1992), "The ZPG Letter: Subjects, definiteness, and Information-Status", In *Discourse Description: Diverse Analyses of a Fundraising Text*, In S. Thompson and W. Mann (eds.): 295-325, Amsterdam, Benjamins;
- SAMPSON, G. (1980), *Schools of Linguistics: Competition and Evolution*, London, Hutchinson;
- SORNICOLA, R. (1994), "Topic, Focus, and word order", In E.R. Asher (ed.), *Encyclopedia of Language and Linguistics*, Pergamon Press;
- Valldevi, E (1990), *The Information Component*, Ph.D dissertation, University of Pennsylvania;
- Valldevi, E. and E. Engdahl (1996), "The linguistic realization of information packaging", *Linguistics* 34: 459-519.
- VAN KUPPEREEL, J. (1994), "Topic and Comment", In E. R. Asher (ed.), *Encyclopedia of Language and Linguistics*, Vol. 9, Pergamon Press;

